### رجبی‌دوانی در گفت‌وگو با «وطن امروز»:

# همه انحرافات تاریخی به خاطر عدم اطاعت از ولایت بوده است

میکائیل دیانی

**ایام فاطمیه و اهمیت بررسی تحلیلی رویدادهای تاریخی پس از رحلت پیامبر اعظم(ص) ضرورتی را فراهم آورد تا پای صحبت‌های دکتر محمدحسین رجبی‌دوانی، استاد تاریخ اسلام و عضو هیات علمی دانشگاه امام حسین(ع) بنشینیم. دکتر دوانی با اشاره به اینکه حضرت زهرا(س) اولین مدافع و اثبات‌کننده ولایت پس از رحلت پیامبر(ص) بود، محاجه گفتمانی آن حضرت با یکی از سران جریان مقابل ولایت را یکی از نقاط عطف تحولات تاریخ اسلام می‌داند. این استاد دانشگاه با تاکید بر اینکه ایام فاطمیه را نباید به عزاداری منحصر کرد، در بررسی علل و عوامل رویدادهای تاریخی چون تشکیل سقیفه، ماجرای فدک، مساله ولایت و غصب خلافت امیرالمومنین(ع) می‌گوید: همه انحرافات تاریخی به خاطر عدم اطاعت از ولایت بوده است.**

***

**■ بحث را می‌خواهیم از اینجا شروع کنیم که در جامعه اسلامی چه اتفاقی رخ داد که کمتر از چند روز پس از رحلت پیامبر بزرگ اسلام(ص) با عزیزترین کسان ایشان بی‌حرمتی‌ها و برخوردهای ناحقی صورت گرفت؟ اساسا زمینه‌های بروز این رفتارهای رادیکال علیه اهل‌بیت(ع) و بویژه حضرت زهرا(س) کجا بود؟**

ببینید! این یک مساله بسیار مهمی است که چه شد مردمی که در حیات رسول خدا(ص) هجرت‌ها و جهادهای سخت و سنگین را تحمل کرده بودند و سوابق مثبت و نیکی از خودشان بر جای گذاشته بودند، چگونه با انتشار خبر رحلت آن حضرت یکباره از امیرالمومنین(ع) و آن امر مهم غدیر خم بازگشتند و رفتند سراغ کسانی که به قول امیرالمومنین(ع) این ردایی که برای ایشان دوخته‌اند را به ناحق بر تن کرده بودند. این مساله خیلی مهمی است که آیا ما می‌توانیم بگوییم دین یا ایمان نداشتند حال آنکه سوابق بسیار مثبت آنها نشان می‌دهد اینها خیلی جاها از هستی خود گذشتند و پیغمبر(ص) را یاری کردند. علل مختلفی برای این امر می‌شود برشمرد. در حقیقت می‌دانید که ما حضرت زهرا(س) را اولین شهید- نه شهیده که به غلط می‌گوییم چون در دفاع از ولایت هیچ کس مثل حضرت زهرا(س) پیشقدم نبود و ایشان با پیشقدم شدنشان و با قیمت شهادتشان در حقیقت اولین شهید در راه ولایت شدند- راه ولایت می‌دانیم؛ بحث برمی‌گردد به «امر ولایت» و اینکه «اصحاب پیغمبر(ص) فهم درستی از امر ولایت نداشتند یا نمی‌خواستند داشته باشند». همه انحراف‌ها مبتنی بر نفهمیدن اطاعت از ولایت است! و این منافاتی با آن سوابق مثبتی که داشتند ندارد چون ما می‌بینیم اینها از یکسو رسالت پیغمبر(ص) و بسیاری از فرامین آن بزرگوار را اطاعت می‌کردند اما در برخی موارد به خودشان اجازه می‌دادند در برابر فرامین ولایی پیامبر بایستند و نگذارند آنچه حضرت در نظر دارد پیاده کند. می‌خواهم این را عرض کنم که برخی اصحاب پیامبر اعظم(ص) رسالت را قبول کرده بودند اما ولایت پیغمبر(ص) را خیر! لذا ما بارها داریم که مانع اهداف پیغمبر شدند. مثلا در قضیه احد، پیغمبر(ص) به عنوان رسول خدا نظر به این دارد که به میدان جنگ نرویم، در حاشیه شهر بایستیم و با آنها مقابله کنیم ولی یک عده می‌گویند این بر ما ننگ است؛ حالا اگر نظری دارند ابراز می‌کنند که هیچ اما این را ننگ می‌دانند. نعوذ بالله رسول خدا عملی انجام می‌دهد که برای مسلمانان ننگ است! و جوی پدید می‌آورند که پیغمبر(ص) نظر خود را تغییر می‌دهند و به میدان می‌روند. آنها در این باره نافرمانی می‌کنند در حالی که اگر اینها به ساحت قدس پیغمبر(ص) و ولایت او ایمان درستی داشتند؛ قرآن می‌فرماید: «**و ما ینطق عن الهوی**» از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید «**ان هو الا وحی یوحی**» وحی الهی است «**عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی**» خدای نیرومند به او آموخته است. یا در آیات قبل از آن می‌فرماید: «**مَا ضلّ صاحِبُکُمْ وَ مَا غَوَی**» یعنی پیغمبر(ص) نه گمراه می‌شود و نه اغوا می‌شود. وقتی پیغمبر(ص) نظرش این است، شما باید اطاعت محض داشته باشید. یا می‌بینیم که در تنگه احد حضرت آن افراد را قرار می‌دهد و می‌گوید چه ما پیروز شویم، چه شکست بخوریم، تا فرمان من نیامد شما این ناحیه را ترک نکنید اما همین که یک پیروزی اولیه حاصل شد، فرمان پیغمبر را رها کردند و به طمع غنیمت پایین آمدند که موجب شکستشان شد. هر چه عبدالله بن جبیر- فرمانده آنها- فریاد زد مگر نشنیدید دستور رسول خدا را، قبول نکردند یعنی غنیمت را ترجیح دادند به اطاعت از رسول خدا!

یا این عدم ولایت‌پذیری را در غزوه سویق داریم که پیش از جنگ احد اتفاق افتاده است. پیغمبر(ص) شنید ابوسفیان- لعنة‌الله علیه- با گروهی مخفیانه به اطراف مدینه حمله کرده، کشتزارها را آتش زدند، دو مسلمان را کشتند و دارند فرار می‌کنند؛ حضرت به سرعت عکس‌العمل نشان دادند و حدود ۲۰۰ نفر را بسیج کردند و به تعقیب آنها پرداختند. ابوسفیان وقتی دید پیغمبر با مسلمانان دارند به او می‌رسند، برای اینکه مسلمانان را فریب دهد کیسه‌های سویق- یک ماده غذایی بود- را که با خود داشتند، اینها را گفت زمین بریزید که مسلمانان به طمع جمع کردن آنها از تعقیب ما باز بمانند. همین هم شد! پیغمبر داشت تعقیب می‌کرد که یک دفعه دید اصحاب، آن حضرت را رها کرده‌اند. آنها آمدند برای دفاع از دارالسلام ولی مشغول جمع کردن سویق‌ها شدند. لذا ابوسفیان توانست بگریزد. به جرأت می‌توان گفت اگر اینها فرمان پیغمبر(ص) را گوش داده بودند چه بسا ابوسفیان همان جا دستگیر یا کشته می‌شد و حوادث بعدی مثل جنگ احد و بعد هم خندق به آن صورت پیش نمی‌آمد.

می‌خواهم بگویم این نافرمانی‌ها سابقه داشت یا در قضیه حدیبیه وقتی رسول خدا(ص) بنابر مصلحت بررسی موقعیت خودشان و دشمن تصمیم می‌گیرند قراردادی را با آنها امضا کنند، همه منابع نوشته‌اند یکی از صحابی مخالف جریان ولایت مخالفت می‌کند به گونه‌ای که می‌گوید من هیچگاه دچار آنقدر شک و تردید نشده بودم و مرتب به پیغمبر فشار می‌آورد که این چه قراری بوده که امضا کردید و اینگونه باعث سرشکستگی اسلام شده‌اید. جالب است که منابع اهل سنت می‌گویند آن صحابی رفت پیش یک صحابی و این اعتراض را کرد. آن صحابی گفت مگر اعتقاد نداری که او پیغمبر خداست، پس هر چه می‌کند درست است ولی او دست‌بردار نبود و اعتراض شدید داشت. یا موارد گوناگون دیگر مثل قضیه غدیر خم که پیغمبر(ص) مامور می‌شود امامت حضرت علی(ع) را اعلام کند، حضرت خوف دارد که مردم نپذیرند و تفرقه و شورش و نابسامانی به وجود بیاید لذا حضرت تأمل می‌کند و می‌بینیم که بخش دوم آیه نازل می‌شود. بخش اول می‌فرماید: «**یا ایها الرسول! بلغ ما انزل الیک من ربک**» چون پیغمبر تأمل کرد، بخش دوم نازل می‌شود: «**و ان لم تفعل فما بلغت رسالته**»؛ اگر ابلاغ نکنی رسالتت را انجام نداده‌ای! چون آن حضرت می‌دانست مردم در برابر برخی فرامین می‌ایستند و نمی‌پذیرند، چه بسا در این حج که مردم آمدند دچار تفرقه شوند، لذا ادامه آیه می‌فرماید: «**والله یعصمک من‌الناس**»؛ تو اعلام کن؛ خدا تو را از شر مردم حفظ می‌کند. چه مردمی؟! همین اصحاب پیغمبر. بنابراین، این مساله هست که ولایت پیغمبر(ص) را درک نکردند و این را برنتابیدند. بارها شده بود که در حیات پیغمبر(ص) فرامین ایشان را نادیده گرفته بودند و قبح این مساله شکسته شده بود. طبیعی است که وقتی خود پیغمبر دیگر در قید حیات نیست راحت‌تر می‌شود فرمان ایشان را زیر پا گذاشت و نپذیرفت. به خصوص وقتی با ولایت پیغمبر(ص) مشکل داشتند، امامت حضرت علی(ع) را به طریق اولی قبول نداشتند. این اساسی‌ترین مساله است که اینها امر ولایت را برنتابیده بودند و لذا نمی‌خواستند بفهمند این یک امر الهی است و در اختیار خود پیغمبر(ص) نیست تا چه برسد به مردم.

عوامل دیگری هم وجود داشت؛ یکی رقابت‌های درونی بین خود مهاجرین که ما عمده آنها را قریش می‌دانیم. اینها از قبل از اسلام یکپارچه نبودند که مثلا رهبری واحد داشته باشند و همه تابع او باشند، قریش به تیره‌های متعددی تقسیم شده بود که بعضا با هم رقیب و دشمن بودند بویژه بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم یک رقابتی وجود دارد. بنی‌هاشم شریف‌ترین تیره قریش و بنی‌امیه ثروتمندترین تیره قریش بودند و لذا بنی‌امیه نمی‌توانستند موقعیت بنی‌هاشم را بربتابند حالا پیغمبر از بنی‌هاشم بود که ظهور کرده بود و جانشین او هم می‌خواهد از بنی‌هاشم باشد لذا برای بنی‌امیه این مساله سخت بود که چرا همه افتخارات برای بنی‌هاشم باشد و دیگر تیره‌های قریش نتوانند یک چنین فضیلتی داشته باشند. این کلام صحابی جریان مقابل حضرت امیر(ع) معروف است که مسعودی و ابن ابی‌الحدید در کتابشان آورده‌اند که آن صحابی مخالف حضرت، به صراحت گفت «ما بعد از پیغمبر(ص) عمدا نگذاشتیم علی(ع) به خلافت برسد؛ در این صورت خلافت و رسالت، هر دو در بنی‌هاشم جمع می‌شد و بنی‌هاشم تا قیامت به تیره‌های قریش فخر می‌فروخت؛ رسالت آنها کافی است ولی خلافت باید بین تیره‌های مختلف قریش بچرخد تا این افتخار نصیب بقیه هم شود».

**■ خب! زمانی که ما درباره آن سخن می‌گوییم ۲۳ سال بعد از بعثت رسول‌الله اعظم(ص) است. سنت‌های مهمی مثل کنار زدن قبیله‌گرایی بدوی و ایجاد عقد اخوت و... توسط پیامبر اتفاق افتاد؛ این قبیله‌گرایی در آن زمان تمام نشده بود؟**

خیر! این هنوز از بین نرفته بود. پیغمبر(ص) این مساله را یک خطر برای جامعه اسلامی می‌دانستند؛ هم وضع فعلی‌شان، هم آینده جامعه اسلامی. لذا به جای این تعصبات کور قبیلگی پیغمبر می‌خواستند اخوت اسلامی را حاکم کنند. دو به دو از قبایل مختلف برادر باشند که این تعصبات قبیلگی از بین برود و اگر غیرت می‌خواهید نشان دهید روی باورهای دینی و برادر دینی باشد، نه روی قوم و قبیله و اینها؛ اما هنوز ارزش‌های جاهلی وجود داشت. لذا شما می‌بینید اگرچه پیغمبر در حیات خود توانست مسلمانان را دو به دو برادر کند ولی این برادری بعد رحلت پیامبر دیگر مطرح نیست زیرا ارزش‌های جاهلی بازگشت و تفاخر به قوم و قبیله زنده شد و در قریش که امیرالمومنین هم یکی از تیره‌های قریش بود این مساله وجود داشت؛ دوم اینکه امیرالمومنین(ع) در بدر و احد و خندق گروه زیادی از سرشناسان آنها را به هلاکت رسانده بود و چون هنوز ارزش‌های جاهلی باقی مانده بود حتی همین مسلمانان قریش امیرالمومنین را به عنوان قاتل کسان خود تلقی می‌کردند و نمی‌توانستند آن بزرگوار را چون کینه داشتند به عنوان رهبر جامعه بپذیرند. این مساله به قدری مهم است که تبیین شود چقدر اینها روی خون و مسائل نژادی با وجود اینکه مسلمان شده بودند حساس بودند. در جنگ بدر یکی از مسلمانان دید برادر مشرکش به دست یکی از مسلمانان کشته شد. نتوانست خودش را نگه دارد و به مدینه که بازگشتند از فرصت استفاده کرد و به انتقام برادر مشرکش، آن مسلمان را کشت، از اسلام هم برگشت و گریخت به طرف مکه. لذا ما می‌بینیم غاصبان خلافت- البته اینها بازمی‌گردد به مهاجرین- در برابر اعتراض کسانی که بعد رحلت پیامبر(ص) گفتند چرا علی(ع) را از این جایگاه محروم کردید، به صراحت گفتند «علی دستش به خون بزرگان قریش آغشته بود و قریش زیر بار خلافت او نمی‌رفت».

اما انصار با امیرالمومنین مشکل نداشتند؛ نه امیرالمومنین از آنها خونی ریخته بود، نه سابقه منفی داشتند اما آنها با مهاجرین رقیب بودند و می‌دانستند مهاجرین با امیرالمومنین(ع) راه نخواهند آمد و به هر قیمتی جلوی خلافت ایشان را می‌گیرند بویژه که در روزهای آخر عمر شریف پیغمبر(ص) سخنانی از ایشان شنیدند مبنی بر اینکه بعد از من به انصار ظلم‌ها خواهد شد؛ اینها یقین کردند امیرالمومنین(ع) بعد از پیامبر روی کار نمی‌آید چون اگر علی(ع) خلیفه شود، او کسی نیست که به کسی ظلم کند و معلوم است که دیگران روی کار می‌آیند. لذا انصار هم در مقام اینکه جلوی ظلم به خود را بگیرند؛ باز هم انگیزه قومی و قبیلگی است ـ در حالی که شما باید تابع دستور رسول خدا باشیدـ و برای اینکه نگذارند اینها خلیفه شوند جریان سقیفه را تشکیل دادند. غافل از اینکه خودشان به دست خودشان تریبونی را فراهم می‌کنند که همان‌هایی که خوف داشتند بر آنها خلیفه بشوند، وارد شدند و از این تریبون استفاده کردند و بین انصار اختلاف انداختند و قبایل قوس و خزرج را زنده کردند و از سقیفه بیرون آمدند. اینها مجموعه دلایلی بود که اکثر اصحاب پیامبر، امیرالمومنین(ع) را رها کردند و به طرف غاصبان رفتند.

**■ نخبگان جامعه چه می‌کردند؟ کسی نبود روشنگری کند؟ امیرالمومنین در تاریخ درباره نقش بصیرت‌بخش عمار این همه سخن دارند؛ مگر عمارها و سلمان‌ها و اباذرها و مقدادها در هنگامه سقیفه وجود نداشتند؟ اینها چه کار می‌کردند؟**

ببینید! با معیارهای معنوی که پیغمبر(ص) می‌خواست جا بیندازد، سلمان‌ها، ابوذرها و مقدادها؛ اینها نخبگان و خواص به شمار می‌آمدند. از نگاه اسلام ایمان، تقوا و ولایتمداری شاخصه نخبگان بود و از نگاه جاهلیت شیخوخیت، سن، سخنوری، بخشش و سخاوت و شاعر بودن و به خصوص از اشراف قبیله بودن؛ اینها معیار نخبگان به شمار می‌رفت. پیغمبر آمده بود این معیارهای جاهلی را درهم بشکند و معیارهای الهی را جایگزین کند و جامعه اگرچه به ظاهر کوتاه آمده بود ولی هنوز به معیارهای معنوی بزرگان قریش، مهاجرین و انصار تن نمی‌داد، اینها کسانی نبودند که همسطح مقداد و دیگران قرار بگیرند. با معیارهای جاهلی هم، سلمان و ابوذر کسانی نبودند که آنها بخواهند نخبه حسابشان کنند زیرا سلمان عرب نیست، ابوذر قبیله‌اش اعتبار چندانی نداشت، مقداد و عمار هم شهروندان درجه ۲ با معیار جاهلی حساب می‌شدند چون عضو قریش نبودند و از موالی آن بودند یعنی آنها منت گذاشته بودند و موالی را پیوند به خودشان داده بودند. اینها برای امیرالمومنین تلاش هم کردند ولی بی‌فایده بود چون ارزش‌های جاهلی حرف اول را می‌زد.

**■ عده‌ای می‌گویند- بویژه در هیأت‌های مذهبی به کرات تکرار شده است- وقتی جریان سقیفه پیش آمد امیرالمومنین کنار نشست و خانه‌نشین شد؛ چه قبل شهادت و چه بعد شهادت حضرت زهرا، آیا واقعا کنار نشسته بودند؟**

خیر! اینطور نیست. درست است که برای امیرالمومنین(ع) مصلحت جامعه اسلامی و حفظ آن، حرف اول و ملاک بود اما به این معنا نبود که دست روی دست بگذارد و بگوید حالا که مردم مرا رها کردند و نخبگان جامعه سراغ غاصبان رفتند، سکوت می‌کنم.

خود امیرالمومنین با اعتراض به قصد خلافت و عدم بیعت با غاصبان، هم نامشروع بودن حکومت آنها را ندا داد و هم این پیام را به دیگران رساند که خاندان پیغمبر(ص) با این مساله مخالفند و اگر شما قرآن را قبول دارید و اگر سخنان پیغمبر(ص) برای‌تان ملاک سعادت است، همان پیغمبری که ۲ ماه و ۱۰ روز قبل فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی» همان پیغمبری که عترت خود را معادل با کتاب خدا و تمسک به این دو را رمز نجات دانست؛ بدانید عترت پیامبر با این غاصبان مخالف است ولی جامعه برنتابید. آیه قرآن می‌فرماید: «**قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی**»؛ درباره «قربای پیغمبر» همه منابع شیعه و سنی قید کردند که ذوات مقدس پیغمبر(ع)اند. اهل بیت نه تنها بیعت نکردند بلکه مخالف غاصبانند ولی مردم آیه قرآن را هم نادیده می‌گیرند.

**■ آیا مخالفت به همین جا خلاصه شد؛ یعنی تنها به بیعت نکردن بود یا ورود میدانی هم در حوزه عمل داشت؟**

بله! یک مخالفت نظری است که امیرالمومنین(ع) انجام می‌دهد و نمی‌آید بیعت کند و اینطور مخالفت خود را از نامشروع بودن غاصبان اعلام می‌کند، اقدام عملی هم کردند ولی اگر مردم فهم داشتند که نباید حضرت علی(ع) تنها بماند.

کسانی که در رکاب امیرالمومنین قرار گرفتند در منابع شیعه ۱۲ نفر و در منابع سنی ۴ نفر نوشته شده. اگر ولایت درک می‌شد، امیرالمومنین باید توسط مردم چنان حمایت شود که لازم نباشد برود در خانه مردم؛ خود آنها باید بیایند دم در خانه ایشان و بگویند شما به عنوان ولی ما بر ما منت بگذارید و ولایت ما را در دست بگیرید. اما حضرت می‌رود در خانه آنها با حضرت زهرا و حسنین و قضایای غدیر را یادآور می‌شود. آنها در رکاب امیرالمومنین در جنگ جمل و صفین و نهروان شرکت کردند و در حق شما نفرین خواهم کرد که اینجا یکی از سران جریان مقابل ولایت چنان منفعل شد که فریاد زد دست از علی بردارید، تا وقتی زهرا با او است ما با او کاری نداریم که حضرت علی با اقدام حضرت زهرا نجات یافت.

> **کسانی که در رکاب امیرالمومنین قرار گرفتند در منابع شیعه ۱۲ نفر و در منابع سنی ۴ نفر نوشته شده. اگر ولایت درک می‌شد، امیرالمومنین باید توسط مردم چنان حمایت شود که لازم نباشد برود در خانه مردم؛ خود آنها باید بیایند دم در خانه ایشان و بگویند شما به عنوان ولی ما بر ما منت بگذارید و ولایت ما را در دست بگیرید. اما حضرت می‌رود در خانه آنها با حضرت زهرا و حسنین و قضایای غدیر را یادآور می‌شود**

> **رسالت را قبول کرده بودند اما ولایت پیغمبر(ص) را خیر! لذا ما بارها داریم که مانع اهداف پیغمبر شدند. مثلا در قضیه احد، پیغمبر(ص) به عنوان رسول خدا نظر به این دارد که به میدان جنگ نرویم، در حاشیه شهر بایستیم و با آنها مقابله کنیم ولی یک عده می‌گویند این بر ما ننگ است؛ حالا اگر نظری دارند ابراز می‌کنند که هیچ اما این را ننگ می‌دانند. نعوذ بالله رسول خدا عملی انجام می‌دهد که برای مسلمانان ننگ است!**

چهارم هنگامی است که حضرت زهرا(س) وارد مسجد می‌شوند و در جمع مردان و زنان حاضر غاصبان را به محاکمه می‌کشانند که ما به غلط اسم این را می‌گذاریم خطبه فدکیه؛ فدک برای حضرت زهرا(س) ارزشی نداشت حضرت فدک را در اختیار داشت و در همین خطبه هم می‌فرمایند فدک ارزانی شما باد. ایشان در این خطبه از فضیلت‌های بی‌مانند حضرت علی(ع) تعریف می‌کنند و می‌گویند وقتی شما، مردار می‌خوردید و در آن وحشی‌گری و جهالت غوطه می‌خوردید که بود که خود را سپر اسلام قرار داد و زحمت‌ها کشید؟ ایشان اینطور سخن می‌گویند و اصحاب را خطاب قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «شما را چه می‌شود! چرا از اهل بیت پیغمبر دفاع نمی‌کنید؟!» چون حضرت هم دارند اتمام حجت می‌کنند که حق با حضرت علی(ع) است و هم آنها را آگاه می‌کنند که به پیغمبر تعهد داده بودند. حضرت زهرا با خطبه ولایت، غاصبان را رسوا و مردم بی‌بصیرت را متوجه مسؤولیت سنگین‌شان کردند که با سکوت خود در موقعیت حساس هم خود را به بدبختی می‌کشانند، هم آیندگان را از سعادت محروم می‌کنند. اما با اینکه مردم منفعل دیدند غاصبان جوابی ندارند ولی نرفتند حضرت علی را بیاورند بر منبر بنشانند و فرصت از بین رفت.

عکس: ابراهیم حیدری/وطن‌امروز

میراث الهی خودم را تاراج رفته می‌دیدم.» البته این را هم بگویم که بر اساس منابع شیعی همان ۱۰ یا ۱۲ نفری که در خانه پیامبر تحصن کرده بودند فقط سر قرار حاضر شدند و می‌گویند که حضرت به یکبار هم اکتفا نکرد و حداقل سه بار در خانه بزرگان رفت و آنها قول دادند یاری می‌کنند ولی در مقام عمل جز همان ۱۲ نفر کسی نبود.

حتی ۱۲ نفری که با حضرت علی بودند گفتند ما همینطور نباید دست روی دست بگذاریم و سفارش پیغمبر به فراموشی سپرده شود و خلافت را بگیرند و تصمیم گرفتند بریزند داخل مسجد و خلیفه را از منبر پیغمبر به زیر بکشند و هر چه که شد بشود! اما گفتند ابتدا با حضرت علی(ع) مشورت کنند که آیا این روش مورد تایید هست یا نه؟ و حضرت علی گفتند اینگونه رفتار به قیمت از بین رفتن شما تمام می‌شود و آنها بر اوضاع مسلط خواهند بود ولی بروید با مردم احتجاج کنید و رفتند مسجد و دلایل محکمی را می‌آوردند و حقانیت امیرالمومنین را اثبات می‌کردند.

**■ نقش حضرت زهرا(س) در دفاع از ولایت چه بود؟**

حضرت فاطمه(س) اولین مدافع ولایت بودند. وجود حضرت زهرا(س) سبقت می‌گیرد بر هر مرد و زنی در دفاع از ولایت. اگر دقت کرده باشید در زیارت‌های حضرت زهرا واژه‌ای است که خاص ایشان است و ما برای بقیه معصومین این واژه را نداریم. «السلام علیک یا ممتحنة امتحنک الله» یعنی ای بانویی که مورد امتحان قرار گرفتی. مگر امتحان برای حضرت زهرا فقط بوده یا اینکه زنان نسبت به مردان در جامعه مسؤولیت کمتری دارند؟ چرا ایشان مورد امتحان قرار گرفته است؟ من معتقدم این امتحان ولایت بود که تمام بزرگان و سرشناسان در این امتحان ولایتمداری مردود شدند و در معدود کسانی هم که قبول شدند سرآمدشان حضرت زهرا(س) است و هیچ خللی در کار او نیست چون برای بقیه خلل‌هایی ذکر شده است. حضرت زهرا(س) هم هنگام هجوم به خانه وحی- به بیت مقدسی که جبرئیل هنگام ورود اجازه می‌گرفت و وارد می‌شد- آن موقع مقابل غاصبان و مهاجمان به خانه ایستاد در حالی که حداقل ۱۲ یا ۱۳ مرد در آنجا حضور داشتند و حضرت زهرا(س) پیشگام می‌شود و این نابکاران حتی حرمت نور چشم رسول خدا را هم رعایت نکردند و به این خانه حمله کردند که این دلیلی است بر بی‌اعتقادی و فساد باورهای اینها. مورد دوم هم این بود که همراه حضرت علی و حسنین به خانه‌های اصحاب رفت و با آنها احتجاج کرد و سوم زمان فشاری که به حضرت علی(ع) بابت بیعت گرفتن وارد شد، حضور داشت. زمانی که نابکاران ریختند به خانه و حضرت زهرا مضروب و بی‌هوش شدند و افتادند و بازوان حضرت علی(ع) را بستند و به مسجد بردند و آنجا بر فرق مطهر حضرت علی(ع) شمشیر نهادند و حضرت را تهدید به قتل کردند. این کلام از منابع شیعه نیست. ابن قتیبه الدینوری صاحب کتاب الامامت السیاست- از متقدم‌ها هم هست- مطرح می‌کند که یکی از صحابی مخالف ولایت حضرت امیر(ع) شمشیر بر فرق امیرالمومنین(ع) گذاشته و تهدید به سر از بدن جدا کردن حضرت کرده بود که حضرت فرمود با بنده خدا و برادر پیغمبر خدا اینگونه رفتار می‌کنید؟! گفت همه بنده خدا هستند ولی تو را برادر پیغمبر نمی‌دانیم و حضرت زهرا(س) که به هوش آمد و وارد مسجد شد و صحنه را دید فریاد برآورد که اگر دست از او برندارید به نزد قبر مطهر پیغمبر می‌روم و از پیغمبر مثل عزیزترین‌های خودشان دفاع کنند حالا خاندان پیغمبر را رها کردند.

حضرت زهرا با آنها احتجاج کردند و خود امیرالمومنین همین طور و آنها می‌گفتند اگر شما زودتر وارد میدان شده بودید ما هیچکس را به شما ترجیح نمی‌دادیم. حضرت می‌فرمودند: «سبحان‌الله! انتظار دارید پیکر پاک رسول خدا را من که وصی او هستم، بدون غسل و کفن رها کنم و بیایم سر حکومتی که از او باقی‌مانده و با مدعی این حکومت وارد دعوا بشوم، خود شما چه می‌گفتید؟» خود آنها می‌گفتند حق با تو است. منابع سنی می‌گویند قرار بر قیام بر ضد غاصبان شد و جایی را به عنوان محل قیام در نظر گرفتند و رمزی را بین خود قرار دادند که با سرهای تراشیده و سلاح‌های کشیده باشند. منابع سنی می‌گویند سر قرار فقط سلمان، ابوذر و مقداد آمدند، عمار هم با تاخیر خودش را رساند و هر چه حضرت علی(ع) منتظر شد دیگر کسی نیامد. امیرالمومنین قرار بر قیام علیه غاصبان گذاشت اما کمتر از انگشتان یک دست سرباز برایش آمد.

اینجا بود که حضرت فرمود در موقعیتی که مردم حاضر نیستند در دفاع از من سر خودشان را بتراشند، چطور می‌خواهند از جان خود مایه بگذارند و دفاع کنند. لذا در این موقعیت است که از مقابله با غاصبان دست برداشت، ایستادن بیش از حد باعث تفرقه در عالم اسلام می‌شد بدون اینکه حضرت علی(ع) یاری شود و چه بسا خود و پیروان اندکشان هم شهید می‌شدند، لذا می‌فرمایند: «صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم و میراث الهی خودم را تاراج رفته می‌دیدم.»